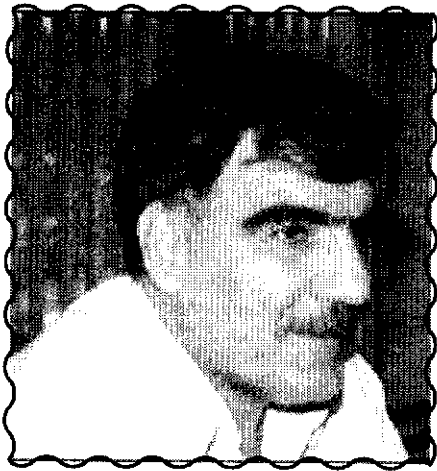


رفتار عاطفی

صبرز نمی شناسد.

گفت و گو با موسی بیدج

منتظر نماند: حمزه کوهی



در ابتدا می‌خواهم بپرسم: برای ترجمه شعر چه نیازی احساس می‌شود؟

این سوال شما یک پیش سوال مقدر هم دارد. به این معنا که به خود شعر چه نیازی احساس می‌شود، ببینید، نمی‌خواهم بگویم که نان غذای جسم است و شعر غذای روح. چون که این حرف از زمان پیدایش کتابت تا به حال به تکرار گفته شده، در این هم شکی نیست که وقتی عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد و انسان نخست دریافت که می‌تواند عشق بورزد برای عشق ورزیدن زبانی لازم داشت که همانا هنر است که بیان حال جان عاشق است. مولوی می‌گوید:

آتش است این بانگ نای و نیست باد

هر که این آتش ندارد نیست باد

نوایی که از این نی می‌تراود همان عشق است که به صورت صوتی خوش به گوش می‌رسد. نی هم ساز است هم انسان است.

موسی بیدج، شعر می‌گوید، داستان می‌نویسد و ترجمه می‌کند. سه مجموعه شعر و سه مجموعه داستان تالیف کرده و حدود سی کتاب شعر و نثر از عربی به فارسی و بالعکس ترجمه کرده است. او در تاسیس چند مجله نقش داشته است: مجله شعر، مجله طلایه، فصلنامه سلسله الحوار و در حال حاضر سردبیر مجله شیراز ویژه ادبیات امروز ایران به زبان عربی است.

امیدوارم که از سوال شما دور نیفتاده باشم. شعر ساز دیگری است که جان انسان در جهان به آن نیاز دارد. اگر شعر، شعری باشد که با جان انسان محاکات می کند پس نیاز هست که به جان انسان سفر کند. وقتی زبانها متفاوت است برای سفر، شعر نیاز به ویزا پیدا می شود. ترجمه، این ویزا را فراهم می کند. پس در واقع ترجمه شعر یک نیاز انسانی خارج از جغرافیا است. اما این کار شرایطی دارد که اگر فراهم نباشد شعر کارکرد خود را از دست می دهد.

شعر معاصر ایران در جهان کمتر شناخته شده است. شعر خوب ندارد، شاعر بزرگ ندارد، ترجمه نشده است یا چه علتی دیگر باعث این ناشناختگی است؟

به هزار و یک دلیل. از سربازی پرسیدند چرا به دشمن تیراندازی نکردید، گفت به هزار و یک دلیل. گفتند: یکی را بگو. گفت: گلوله نداشتم. ببینید، این علت العلل است. یعنی همین دلیل هزار دلیل دیگر را توجیه می کند. علت العلل ناشناخته ماندن شعر معاصر ایران در جهان این است که ما نخواستیم. خواستن شرایطی دارد. شما بروید یک شعر نه، ده شعر. یک داستان نه، ده داستان ترجمه کنید. این کار به شناخت نمی انجامد. چنین کاری به برنامه ریزی و تربیت مترجم و فراهم کردن امکانات داخلی و کشف مخاطب جهانی نیاز دارد. همه اینها در گرو این سوال است که ما اصلاً معتقد به کار ترجمه هستیم یا نه. از آنجا که تا به حال نشان نداده ایم که هستیم

پس ناشناخته مانده ایم. ما شعر خوب و قابل ترجمه فراوان داریم، شاعر بزرگ به مقیاس امروز هم داریم، پس علت را در فراهم نیامدن اجزای یک معادله کاوش کنیم.

شما برای شعری که ترجمه می کنید چه ملاکی مد نظر دارید: شهرت شاعر، جهان بینی و نگرش هستی شناسیک او یا...؟

شکی نیست که شهرت شاعر می تواند موثر باشد به قول نیما زردها بی خودی قرمز نشدند. شاعر اگر در شرایط طبیعی شاعر خوبی نباشد، شهرت پیدا نمی کند. اما ملاک برای من در درجه نخست خود شعر است، شعری که حرفی داشته باشد و در ترجمه هم اثر این حرف از بین نرود. شاعر چه نگرشی دارد یا جهان بینی او چیست به من ربطی ندارد. من که نمی توانم تمام شاعران جهان را به کیش خود بیاورم. اصلاً اختلافات را کنار بگذاریم باید ببینیم چه اشتراکی با آن شاعر داریم. اگر حرفش در شعر مورد ترجمه حرف دل ما هم هست، همین کافی است.

در شعر عرب شاعران بی نظیری به چشم می خورند. ترجمه شعر آنها تا چه حد سودمند می تواند باشد؟

شعر اگر شعر باشد در هر کجای این دنیا سودمند است. اما از آنجا که شعر با حس آدمی سر و کار دارد نه عقل او، پس هر چه درصد اشتراک این حس بیشتر

باشد، سود بیشتری نصیب خواننده شعر می‌شود. شاعران عرب به دلیل نزدیکی جغرافیایی، تاریخی، فرهنگی، دینی و بسیاری اشتراکات دیگر، شعرشان برای مخاطب ایرانی گوارتر است. هرچه شعر برای مخاطب ملموس‌تر باشد، سود معنوی او بیشتر است. شعر عرب برای ما از این گونه است، به خصوص - همان طور که شما گفتید - شاعران بزرگی در آن خطه پدید آمده‌اند.

گاهی وقتها ساده‌ترین شعرها مشکل است ترجمه کردنتان و گاهی سخت‌ترین شعر، روان ترجمه می‌شود. شما بعد از این همه سال تجربه با متن شعری چگونه روبه‌رو می‌شوید؟

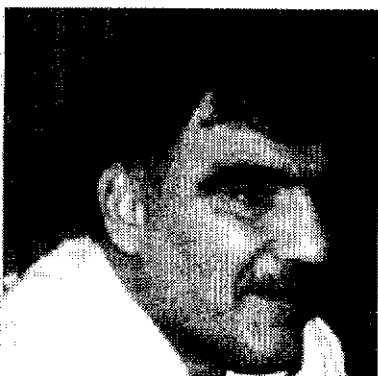
ببینید، شعر یک وجود یا هستی مرکب است. اجازه دهید مثال بزنم: دست یک انسان، یک دست است. وزن یک شعر، یک شعر نیست، یک وزن است. شعر هم مثل آدم دست و پا و چشم و جوارح دارد یا ما می‌پنداریم که دارد. هر کدام از این اعضا وظیفه‌ای دارند. اما اعضای مهمی هستند که بدون آنها کار زندگی پیش نمی‌رود. در شعر حس و تصویر و اندیشه و موسیقی - نه وزن - اعضای مهمی هستند.

ترجمه به دلایل ژنتیک نمی‌تواند تمام وجود شعر را به زبانی دیگر منتقل کند. بر این اساس من سعی می‌کنم تا جایی که بتوانم بیشترین مقدار ممکن این وجود را به زبان دیگر ببرم. بهترین عنصر شعری که منتقل می‌شود، تصویر است که زبانی

جهانی دارد. یعنی درخت و دریا و کبوتر و پنجره مفاهیمی فرامرزی دارند و می‌توانند منتقل شوند. در واقع سرمایه اصلی مترجم در همین نقطه متمرکز است. من حس شاعر عرب را هم به حس شاعر ایرانی پیوند می‌زنم. شاید اگر توفیقی نسبی در این زمینه حاصل شده است به این دلیل باشد که من شخصاً در نقطه مرزی میان دو شعر ایران و عرب ایستاده‌ام و از آنجا که به هر دو زبان شعر می‌گویم، ترجمه‌هایم - نسبتاً - از حس برخوردارند. البته ارزیابی این کار برعهده دیگران است.

ساده یا دشوار ترجمه شدن شعرها به تطابق و انسجام یا عدم انسجام هر شعر با زبان مورد ترجمه برمی‌گردد. هر چند در این زبان شاعر و موضوع شعر و مسایل پیچیده دیگر و متهم‌تر از همه شخص مترجم نیز نقش ایفا می‌کنند.

ترجمه می‌تواند مخرب باشد یا بی‌تاثیر. مثلاً ترجمه‌های بدی از قبانی در بازار هست و این غیر از ترجمه‌های شما یا مثلاً نعیم موسوی از قبانی است. ترجمه بیژن الهی از رمبو یا شاملو از لورکا و ریتسوس تاثیر خود را در روند شعر ایران گذاشته‌اند و ترجمه آدونیس از سن‌ژان پرس به عربی. شما در ترجمه شعر فارسی به عربی به این زمینه تاثیرگذاری و ارتقای خواننده تا حد متن چه قدر اعتقاد دارید؟ و آیا شعر ایران می‌تواند جایگاهی برتر در جهان عرب به خود اختصاص دهد؟ تاثیرگذاری به چه معنا است؟ وقتی شعر



معیار زیبایی یک موضوع، هم در خود موضوع، هم در خواننده موضوع، و هم در شرایط زمانی و مکانی موضوع قرار دارد. مثلاً در اماکنی از آفریقا گوشواره‌هایی به حجم لاستیک سه چرخ به گوش می‌کنند یا لب‌واره‌هایی به اندازه نعلبکی! در لب‌جاسازی می‌کنند. این موضوع در آن نقطه حتماً جذاب است. اما با معیار زیبایی شناختی ما هماهنگ نیست. کار هنر از این گونه است.

ورود برخی افراد که به موضوع ترجمه اشراف ندارند نیز وضع را آشفته کرده است. در این باره چه نظری دارید؟ من هم در این آشفته بازار دلم گرفته است ولی چاره چیست؟ «وقتی تاریکیه، کی به کیه؟!» این کار در کوتاه مدت ضربه می‌زند اما خواه ناخواه بعد از مدتی سره از ناسره متمایز می‌شود. در کل چنین نابسامانی‌هایی مختص جوامعی است که نتوانسته‌اند به ادبیات و شعر حرمت کافی بگذارند. شاید یک دلیلش نابهنجاری‌های اقتصادی باشد... بگذریم.

خوبی از شاعری ایرانی می‌خوانیم، حسی به ما دست می‌دهد. یعنی التذاذی هنری می‌بریم. از آن‌جا که رفتار عاطفی انسان مرز نمی‌شناسد، پس تاثیر به این معنا را خواننده غیر ایرانی از شاعر ایرانی نمی‌برد. ارتقای خواننده تا حد متن هم آرزوی هر مترجمی است. اما هر کسی به اندازه توشه‌اش می‌تواند چنین کاری را به انجام برساند.

اما دراینکه می‌پرسید شعر ایران می‌تواند جایگاهی برتر در جهان عرب به خود اختصاص دهد، باید پرسید که برتر از چه چیزی؟ مثلاً از شعر عرب یا از ترجمه شعر جهان؟ در جواب باید گفت که حرف انتزاعی است و پاسخش موکول به آینده است. در حال حاضر من دو دلیل برای توجه مخاطب جهان عرب به شعر امروز ایران در دست دارم. اولاینکه در جهان عرب شاعران بزرگ کلاسیک ما مانند حافظ، سعدی، خیام، مولانا، فردوسی و عطار از شهرت زیادی برخوردارند. دوماینکه شاعران امروز که به صورت پراکنده ترجمه شده‌اند نیز خوانندگان فراوانی دارند. مثلاً سهراب و فروغ در میان شاعران امروزی ما در جهان عرب با استقبال روبرو شده‌اند. حال اگر این دو دلیل را اقامه کنیم می‌توانیم نتیجه بگیریم که اگر شعر ایران به شکلی سامان یافته ترجمه شود، حتماً در میان شعر دوستان جایگاه خوبی خواهد یافت.

با این حساب، به عقیده شما ترجمه شعر ایران به زبان عربی وضعیت مطلوبی ندارد.

و من بزرگتر از خودم شده باشم! به هر حال از اینکه در کارهای من درنگ و دقت کرده‌اید، متشکرم.

گفتید سپهری و فروغ در جهان عرب مشهورترند. به عنوان سوال آخر می‌خواستم نظرتان را درباره ترجمه‌های محمد امین از کار سهراب سپهری به عربی بپرسم.

شعرهای فروغ و سهراب قابلیت ترجمه بیشتری دارند و لذا تعدادی از مترجمان عرب یا عرب زبان‌هایی با اصالت ایرانی به سراغ آن رفته‌اند. البته ترجمه‌های بدی هم از کار این دو هست. مشکلات موجود در ترجمه کلاً به عدم درک صحیح و نارسایی در فهم زبان توسط مترجم برمی‌گردد. مترجمانی که از ایران دور هستند و زبان را مثلاً از طریق تحصیل یاد گرفته‌اند، نمی‌توانند با جزئیات فرهنگ ایرانی - که در آینه شعر جلوه‌گر می‌شود - آشنایی خوبی داشته باشند. اما درباره محمد امین وضع فرق می‌کند. ایشان اصالتاً از پارسیان عراق است در نوجوانی به ایران آمده و اکنون چند سالی است در هلند زندگی می‌کند. او به زبان عربی مسلط است و به آن شعر می‌گوید فارسی را هم خوب می‌داند و از حس شاعرانه خود برای ترجمه استفاده می‌کند. من ترجمه‌های محمد امین از شعر فارسی به عربی را می‌پسندم و معتقدم که در این کار موفق است و سهراب را خوب ترجمه کرده است.

و حرف آخر؟  
از شما ممنونم.

گاهی وقت‌ها مترجم می‌تواند شعرهایی انتخاب کند که در معرفی بهتر شاعر کمک کند یا اگر مقدور هست تمام شعرهای یک شاعر را ترجمه کند و امکان قضاوت بهتر درباره آثار او را فراهم آورد. سوال مشخص من این است که گاهی با ترجمه‌ای از شما روبرو شده‌ام که حس کرده‌ام انگار مترجم علاقه‌ای به متن نداشته است...

می‌توانید مثال بزنید؟

بله، مثلاً ترجمه شما از شعر سلمان هراتی در مجله شیراز.

عجیب است. چون که خودم فکر می‌کنم این سروده‌ها خوب از کار در آمده‌اند. یعنی یا من اشتباه می‌کنم یا شما، یا هر دو اشتباه می‌کنیم، یا نه، هر دو راست می‌گوییم و بستگی به زاویه دید ما دارد. ببینید! معیار زیبایی یک موضوع، هم در خود موضوع، هم در خواننده موضوع، و هم در شرایط زمانی و مکانی موضوع قرار دارد. مثلاً در اماکنی از آفریقا گوشواره‌هایی به حجم لاستیک سه چرخ به گوش می‌کنند یا لب وارهایی به اندازه نعلبکی! در لب جاسازی می‌کنند. این موضوع در آن نقطه حتماً جذاب است. اما با معیار زیبایی شناختی ما هماهنگ نیست. کار هنر از این گونه است. یکی جان و یک جانان پسندد و من اصراری ندارم که شما کارهای مرا بیسندید. چون اصلاً خودم هم تعدادی از کارهایم را - چه ترجمه، چه تالیف - نمی‌پسندم به خصوص اگر مدتی از آن گذشته باشد